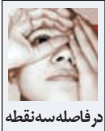


روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – ۸۸۶۵۴۳۹۲ | نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: **www.sharghnewspaper.ir**
سازمان آگاهی‌ها: ۲۴۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۴-۸۸۴۴۱۳۸-۸۸۴۴۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶-۷



کفش‌های پدرزن-۱۸

احمد غلامی



درفاصله سه نقطه



اینکه پدرزن من را انداخته بود توی اتاق و درش را قفل کرده بود تا نزوم رای بدهم، مهم نیست، مهم این بود بعد از اینکه همه اهل خانه رای دادند، دسته‌جمعی رفتند خانه ما شام میهمانی و من را که توی اتاق باز نکرده بودم، خوشو کنیف می‌کرد.»
است می‌گفت صوفی طهماسبی؟ «خترم صوفی گفت: «اگه من درو نجاتم داد. برادرزنم گفت: «بالاخره مبارزه سیاسی هزینه داره.» صوفی گفت: «نه که تو خیلی واسه سیاست هزینه میدی.» نمی‌دانستم زیر پوست اختلاف صوفی و برادرزنم چه چیزی است. آن لحظه هم برایم اهمیتی نداشت. اما موضع مستقل مادرزنم اگرچه فقط در همین جمله خلاصه می‌شد: «و!ا طهماسبی» و بر خورد تند صوفی با برادرزنم توفانی بود که خبر از تغییر فصل می‌داد. وقتی پدرزنم بر آشفته شد و گفت: «سه دیگه مگه حالا چی شده.» ششتم خبردار شد کم‌کم دارد اتفاقاتی می‌افتد. اگرچه احمدی‌نژاد در خانه ما رای آورده بود اما پدرزنم خوشحال نبود و سعی می‌کرد همه چیز را آرام کند. تصمیم گرفتم حرف را عوض کنم و گفتم: «بد هم نبود، آدم تنها که میشه به خودش فکر میکنه.» پدرزنم گفت: «هنگه تو فکر هم میکنی؟» افسانه گفت: «گاهی وقتا» دخترم گفت: «بابا به چی فکر می‌کردی؟» گفتم: «به خودم.» پدرزنم گفت: «فعلًا به نتیجه نرسیدی.» زنم گفت: «چرا به نتیجه رسیدی اما نتیجه‌ش قابل گفتن نیست.» دخترم گفت: «بابا به چه نتیجه‌ای رسیدی؟» سکوت کردم. توی شرایطی نبودم که تحمل شوخی داشته باشم و اگر آن حرف‌های تنهایی‌ام را مستخره می‌کردند طلاق نمی‌آورد و کار بیخ پیدا می‌کرد. گفتم: «ولش کن باشه بعد دخترم.» هر چقدر صوفی اصرار کرد، نگفتم. اتفاقی کاشش محل‌مان می‌گفت ادما را می‌شود از روی کفش‌هاشان شناخت. مغازه زیرپله‌ای داشت که وقتی مشتری می‌رفت داخل ناچار بود سرش را خم کند تا به سقف نشورد. چارپایه‌ای می‌گذاشت و مشتری روی آن می‌نشست تا کفش‌هاش را واکس بزند. کفش‌هایم را که بردم واکس بزد، گفتم: «تو بی‌خیالی.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «کفشات یابو میگه.» گفتم: «چطوری؟» گفتم: «کفشایی که پاشنه‌ش ساییده باشه، یعنی صاحب جیبش لایخ را هم میره و بی‌خیاله و غم دنیا نداره.» وقتی توی جیب‌ه جناره اسماعیل را آورد، نود برانکار افتاده بود و خون زیر پهلوش لخته شده بود. رنگش پریده بود و جیغ‌هایش دور گردنش بود. به پوتین‌هاش نگاه کردم. پاشنه پوتین‌هاش ساییده شده بود. وقتی بچه هم بود همیشه طوری بود، مادرش کفش‌هایش را می‌برد پیش همین آقاقتی و برایش گل‌میخ‌هایی روی پاشنه می‌زد تا این‌ها نرود. اسماعیل وقتی راه می‌رفت گل‌میخ‌ها روی زمین کشیده می‌شد و لایخ صدا می‌داد. من هم از او یاد گرفته بودم. مادرم می‌گفت: «شما چرا مثل دیوونه‌ها راه میرین.» آقاقتی می‌گفت: «شین.» کفش‌هایم را چارپایه چند تا کفش به میخ‌های روی دیوار آویزان کرده بود و چند تا هم افتاده بود جلوی پاش. یکی را برداشتم و گفتم: «صاحب این کفش عجوله، اضطراب داره.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «تو ک کشفتش یا موقع راه رفتن یا پوشیدن کفش خورده زمین. ادمای عجلو این طویرین.» راست می‌گفت. وقتی مدرسه‌ام دیر می‌شد، نوک کفش‌هایم را می‌زدم زمین تا زود توی پایم برود. کفش دیگری را نشان داد و گفتم: «ببین روش ترک‌ترک شده، صاحبش مغروره. رفتور محکم رو زمین راه رفته که روی کفشش ترک‌ترک شده.» بعد از آن وقتی توی خیابان راه می‌رفتم، فقط به کفش ادما نگاه می‌کردم. وقتی بچه بودم توی اتوبوس به آقایی که کنارم نشسته بود، گفتم: «قایخ‌خشین، شما مغرورید؟» دس کلام و گفتم: «به تو چه فضولی؟» فهمیدم درست حدس زدم. واقعًا مغرور بود سعید سگ‌باز هر چه مردم می‌داند پایش می‌کرد. برای همین شش‌هفت واقعی‌اش معلوم نمی‌شد. گاهی کفش کتانی می‌پوشید. گاهی کفش چرمی کهنه و گاهی صندل و راحتی. بستگی داشت چی گیرش بیاید. روزی کفش‌های بابام را برداشتم بردم دادم به سعید سگ‌باز. تا نگاهشان کرد، گفتم: «بابا ای والله جون میده واسه پلخووری.» پایش کرد، اندازه بود. وقتی رفتم خانه دیدم پدرم دارد با مادر دعوا می‌کند و فریاد می‌زند: «بابا صبح خودم گذاشتم تو جاکفشی!» مادرم می‌گفت: «والله دست ن‌زد، خبر ندارم. شاید در باز بوده کسی برده.» ترسیدم پدرم گفت: «نون حروم کن کفش منو ن‌دیدی؟» گفتم: «چرا؟» گفتم: «خب کجایی؟» گفتم: «آدام سعید سگ‌باز، میخوایس بره همونی کفش نداشت.» هیچی نگفتم. زل زد به من. یک دقیقه، دو دقیقه، سه دقیقه و بعد راهش را کشید و رفت بدون اینکه چیزی بگوید. مادرم رفت کفش‌های کهنه‌اش را آورد و گذاشت جلو پایش. از خانه دز پیرون. هنوزم که هنوز است نمی‌دانم چرا آن روز پدرم چیزی نگفت. اولین بار که کفش‌های افسانه را دیدم زدم زیر خنده. گفتم: «برا چی می‌خندی؟» گفتم: «اگه روز عقدتون کفشات رو می‌دیدم هیچ وقت باهات ازدواج نمی‌کردم.» گفتم: «چرا؟» گفتم: «کفشات شبیه منگولاس.» اما کفش‌های پدرزنم را همان روز دیدم و توی دلم گفتم: «بدبخت شدم.» کفش‌هاش نوک‌تیز بود و بند نداشت و هر لحظه انگار منتظر بود به کسی اردنگی بزند. اما همان موقع خودم را دلداری دادم که داماد خانواده استنناست. اما سخت اشتباه می‌کردم.

هر وقت که فکر کنم لازم است تغییری در حال و هوای روحی‌ام بدهم، حتمًا مسراع یک اثر هنری می‌روم، چون مطمئن‌ام بدون تردید حال و احوالم را بهتر خواهد کرد. گاهی وقت‌ها این اثر هنری می‌تواند یک نقاشی اصیل باشد، گاهی یک موسیقی خوب و شاید هم یک تئاتر تماشایی. با این حال نقاشی برای رسیدن به این حال و هوا اولین انتخابم خواهد بود. کار دشواری نیست می‌توان سراغ هر کدام را اینها رفت. امتحانش کنید. لاقال درباره من که تماشای یک تابلوی نقاشی برای بهتر شدن حال و هوایم بارها کارسازتر از یک والیوم قوی است.

بتی اثر گرهارد ریشدر

گرهارد ریشدر نقاش آلمانی با تابلوی «بتی» تبدیل به یکی از محبوب‌ترین نقاشان زندگی من شد. او نقاش غربی است و در تابلوی «بتی» یکی از رئالیستی‌ترین تصاویر را به دنیای نقاشی منتقل کرده، چرخش این زن و نگاهش به پشت سرش عالی است. این تابلوی‌رو دیوارهای موزه نرو لوئیس امریکا نصب شده. ریشدر تابلوی رنگ و روغن بتی را سال ۱۹۸۸ نقاشی کرده است. این نقاش ۷۸ساله آلمانی سال ۱۹۶۹ در نمایشگاه گروهی با نام «نه هنرمند جوان» که در موزه گوگنهایم برگزار شده، به عنوان عجیب‌ترین نقاش رئالیست یک دهه مشهور شد. او در آگوست سال ۲۰۰۷ یکی از عجیب‌ترین نقاشی‌های کلیسایی را روی شبیه‌کار کرده‌نقاشی روی شبیهی‌ای در ارتفاع ۲۰ متر با ترکیب ۲۷ رنگ که کاردینال‌ها هم در ستایش این اثر برنامه‌ای را برگزار کردند.

طبیعت بی‌جان، گل‌ها در گلدان کرستال

ادوارد مانه یکی از مشهورترین نقاشان مدرن فرانسوی در قرن نوزدهم است. او نقاشی‌های بسیاری دارد که هر



کدام‌شان در نوع خود قابل توجهند، از «المپیا» تا «ناهار در چمنزار» که بعدها تاثیر شگرفی در نقاشان متأخرتر داشتند. اما برای من تماشای «طبیعت بی‌جان در گلدان» آرامش عجیبی به همراه دارد. این نقاشی مربوط به سال ۱۸۸۳ است و در موزه اورسی پاریس نگهداری می‌شود.

مسیح مصلوب

ولاسکوتز یکی از متفاوت‌ترین تصویرها را از چهره مسیح در این تابلوی نه‌چندان بزرگ ارائه کرده است. صورت مسیح در این تابلوی بی‌نظیر است و هر بار که راهم به مادرید افتاده است حتمًا برای تماشای این تابلوی سری به موزه «پراود» زده‌ام. این نقاش قرن هفدهم اسپانیایی مهم‌ترین هنرمند دربار شاه «فیلیپ چهارم» به حساب می‌آمد. به کشیدن «پرتره» علاقه خاصی داشته و تقریبًا جزء نقاش‌های دوره باروک هم به حساب می‌آید. سالیان سال در ایتالیا زندگی کرده نقاشی‌های او هرگز در زمینه تاثیرگذاری فراموش نشدند، آنقدر که «پاپلو پیکاسو» و «سالوادور دالی» بعدها برخی از نقاشی‌های او را بازآفرینی کردند.

دو دختر در پلاژ می‌دوند

در تابلوی «دو دختر در پلاژ می‌دوند» اثر پاپلو پیکاسو چنان شور و نشاطی وجود دارد که به جرات می‌توانم بگویم هرگز هیچ تابلویی نمی‌تواند این میزان از سرخوشی را به تماشایگر یک تابلو



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۰۷ ■ شماره ۱۸۳ دوره جدید ■ دوشنبه ۱۷ آبان ۱۳۸۹ ■ ۱۴۳۱ دپیچه ۸ ■ نوامبر ۲۰۱۰

آخر

پیشنهاد لیلی گلستان برای تماشای ۱۰ تابلویی که حال و هوایتان را عوض می‌کند

از جنس آرامش و زندگی



منتقل کند. هر بار که گذرم به پاریس افتاده حتمًا ساعتی را به تماشای این تابلو گذرانده‌ام تا هفته‌ها سرخوشی تماشای این اثر همراه من مانده است. نقاشی‌های پیکاسو هر کدام می‌توانند ساعت‌ها شما را غرق تماشا کنند، اما شادایی این تابلو قابل مقایسه نیست.

مادونا و طفل با سنت جان و فرشتگان

همیشه عادت دارم برای تماشای تابلوهایی مهم و تاثیرگذار تاریخ سراغ اصل‌شان بروم. اما علاقه‌ام به این نقاشی «میکل آنژ» آنقدر زیاد بود که پوستری از آن را در اتاق کارم گذاشتم‌ام و هر روز صبح نگاهش می‌کنم. تابلوی «مادونا و طفل با سنت جان» اثر عجیبی است و غایت هنر این نقاش را می‌توان در این اثر دید. در واقع او تابلو را نیمه‌کاره رها کرده است. یک نیمه گلایه در مرحله طراحی رها شده است و این شرگرد ویژگی غربی به تابلو بخشیده. انگار هر بار که به آن فکر می‌کنم نیمه ناتمام تابلو در ذهنم جان می‌گیرد.

تصویر عروسی آر نو لفتنی

بان وان دایک نقاش هلندی تابلوی تصویر عروسی آر نو لفتنی نامی غریب برای تابلوی عجیبترش انتخاب کرده است. این تابلو آنقدر بر من اثرگذار است که کارت‌پستال کوچکی از آن را همیشه روی میز کارم می‌گذارم. تصویر یک زن باردار که دست در دست مردی ایستاده است. نقاشی‌های تصویر

آواز شهرام ناظری برای شمس

برنامه‌های کنگره بین‌المللی شمس تبریزی اعلام شد. مراسم رسمی این کنگره امروز (دوشنبه) ۱۷ آبان‌ماه در ارومیه آغاز می‌شود و روز چهارشنبه (۱۹ آبان‌ماه) در خوی پایان می‌یابد. آغاز بخش علمی کنگره با محوریت «ادبیات و عرفان» از ساعت ۱۴ تا ۱۸ امروز در دو نوبت با چند سخنرانی همراه خواهد بود. حسن انوشه، محمدعلی موحد، توفیق سبحانی، حسینعلی قبادی، عارف نوشاهی، اسماعیل آذر و محمد فشارکی از جمله سخنرانان این نشست‌ها هستند. همچنین از ساعت ۲۰ تا ۲۲، کنسرت شهرام ناظری در سالن شمس مجتمع فرهنگی – هنری ارشاد اسلامی ارومیه برپا خواهد شد.

تهران : اذان ظهر۱۱:۴۸۱۱:۴۸ مغرب ۱۷:۲۲اذان صبح فردا ۵:۰۸ طلوع آفتاب ۶:۳۴



شرمنده زن و فرزند

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com
کرگدن نامه

گاهی یک خبرهایی به گوش آدم می‌رسد که آدم درمی‌ماند چه بگوید و چه نگوید و چه عکس‌العملی از خود نشان دهد. حقیقتاً به خودم اجازه نمی‌دهم که با بعضی خبرها شوخی کنم و زندگی واقعی و پر درخسر مردم را مضمون طنزم قرار دهم. خبر را برای شما هم می‌خوانم تا مثل من حیرت کنید و به عمق فاجعه پی ببرید، بعد بنشینیم و فکرهایمان را روی هم بریزیم، ببینیم چه باید بکنیم و چه باید بگوییم. خبر مربوط به آموزش و پرورش است که معاون برنامه‌ریزی و توسعه‌اش، پس از ضرب و تقسیم یکسری عدد و رقم و محاسبه ۶۰ ساعت تدریس در ماه، فرموده: «کمترین میزان حقوق مربوط به نیروهای دیپلمه با ۱۵۶ هزار تومان و بیشترین میزان حقوق مربوط به نیروهای دکترا با ۲۶۱ هزار تومان در ماه است.» همین اول گفته باشم که قبیله من همه از معلمان ذاکار و دلسوز بوده‌اند و از عمق جان مانوس با زندگی بخور و نمیر معلمی بوده و هستند. به این نکته هم اذعان می‌کنم که معلمی در همه جای دنیا شغل کم‌درآمد و اعصاب‌خردکنی است که درآمدش به‌هیچ‌وجه جویگویی نیازهای واقعی زندگی نیست... همه اینها را قبول دارم، اما این ۱۵۶ هزار تومن و ۲۶۱ هزار تومن، دیگر واقعاً نوبری است که کام آدم را زهر می‌کند. به خدا قسم که مردم صد، صدونجاه سال پیش با مکتب‌داران محلی‌شان مهربان‌تر بودند تا ما با معلمان تحصیلکرده و به استخدام درآمده. لاقال آن موقع مردم روغن و تخم‌مرغ و کشک و کشک توی توره بچه‌شان می‌گذاشتند که به دست ماری بکتری برساند، اما خداوکلیلی آیا با این درآمدی که در بوق و کرنای خبرگزاری‌ها کرده‌اند و معاون وزیر شخصاً آن را اعلام فرموده‌اند، می‌شود همین روغن و تخم‌مرغ و کشک ... و... را خرید؟ معلم هر چقدر هم که خفیف‌المعونه باشد، شما بگویید که با این شندر غاز چطور سر کند؟ مقام شامخ معلمی، بر کسی پوشیده نیست و ارزش و اعتبار و منات این قشر مثل امروز و دیروز نیست. یک حساب سرانگشتی کنید تا ببینید دستمزد راننده سرویسی که ایاب و ذهاب بچه‌ها را کنتراست کرده، به مراتب بیش از معلمی است که خدا پس گلکش رده تا بیاید و دست‌ه‌گل‌های مردم را باسواد کند. خیر سرامن می‌خواهیم نسل آینده‌ساز تربیت کنیم و امانت‌هایمان را به دست معلمان بافضیلت بسپریم که آنها را علی بیاموزند و سه تپهر هار کنند، زهی خیال باطل؛ با این ساعنتی... بچه چهار هزار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش هندی هم بیابورد، پول بادم دوره ریاضتش، از این ارقام بالاتر می‌زند... با این همه فکر کنید معلم بچه‌ها سر کلاس یا و گوشه‌های انچنانی توی جیب دارند و کاپش‌های فرد اعلا به تن دارند و پدر و مادرشان با بی‌امو دنبال‌شان می‌آیند و... من اگر بودم، کینه سرمایه‌داران را در دل خودم و دانش‌آموزانم می‌پروراندم و موجوداتی عقدا‌ی و ستیهنده را تحویل جامعه می‌دادم. آخر مسلمانان، توی این شهر با دیوست هزار تومن چه می‌شود کرد؟ تازه ما که خودمان دست به قلمیم و گنجشک‌روزی هستیم و با حداقل کمترین امورمان را می‌گذرانیم، انگشت حیرت به دندان می‌گزم که این بندگان خدا با این درآمد خفیف چه می‌توانند بکنند. و این تازه در شرایطی است که معلمان و دانش‌آموزانم می‌پرورانند و تپهر هار تومن، خدو که فست آدم نمی‌اندازند... معلم بچه‌ها، کجای این دستمزد را بخور، یا نگاه کند، یا اجازه مسکن بدهد، یا برای زمستانش پلاپوش بخرد، یا...؟ متراش